

دکتر سید نعمت الله تقوی بهبهانی  
استادیار دانشگاه آزاد واحد مشهد

## کرامات صوفیه

### چکیده

پیشوایان مکاتب دینی گاه برای اثبات درستی گفتار و دعاوی خود کارهای خارق العاده‌یی از خود نشان می‌دادند تا ارتباط خود را با عالم ملکوت عملاً نشان دهند. معجزات پیامبران که به قصد تحدی با منکران بود از این گونه است. در تصوف و عرفان خرق عادت‌های فراوانی از مشایخ صوفیه نقل شده است. در این نوشتار به تحلیل این دعاوی می‌پردازیم و انگیزه‌ی صوفیان را از طرح مسأله‌ی کرامات صوفیانه بررسی می‌کنیم.

### واژه‌های کلیدی:

کرامت، معجزه، خرق عادت، تحدی، دعاوی شگفت انگیز

## کرامات صوفیه

کرامت نشان دادن کاری خارق العاده از شخص مومنی است که با تحدی و دعوی نبوت همراه نباشد اگر این امر خارق عادت با تحدی و دعوی نبوت همراه باشد معجزه خوانده می شود اگر غیر مومنی بدین کار دست یازد استدراج نامیده می شود مانند تبدیل خوشه های انگور به جواهرات توسط فرعون و نیز بالا آمدن رود نیل به خواست او. این قسم خرق عادت را استدراج گویند زیرا بدکاران را مغرورتر ساخته و زمینه هلاک تدریجی آنها را فراهم می سازد.<sup>۱</sup> معجزه همواره در حال صحو از پیامبر سر می زند و او می تواند آن را پنهان یا آشکار سازد. در این که کرامت در چه حالتی - صحو یا سکر - از شخص سر می زند نگرش های متفاوتی بیان شده است. با یزید بسطامی و ذوالنون مصری و محمد بن خفیف و حسین منصور حلاج و یحیی بن معاذ کرامت را فقط در حال سکر می دانند.<sup>۲</sup> نبی به دلیل دارا بودن مقام عصمت یقین دارد آنچه را که محقق می باشد معجزه است اما؛ ولی، چون عصمت ندارد نمی تواند یقین کند که این خرق عادت، کرامت است یا استدراج.<sup>۳</sup>

قشیری یک باب از رساله اش را به بحث در مورد کرامت اولیاء اختصاص داده است.<sup>۴</sup> اما صدرالمتألهین با نگرشی فیلسوفانه به تحلیل کرامات پرداخته است.<sup>۵</sup> فیلسوفان بزرگ دیگری مانند ابن سینا، ابوریحان بیرونی، ابوالبرکات بغدادی و شیخ اشراق نیز درباره امکان صدور پیدایش این احوال مستنداً بحث کرده اند.<sup>۶</sup> در این میان ابن سینا با استفاده از موضوع پیوند «عقول و نفوس زکیه» به عقل فعال، کرامات مشایخ را ممکن می داند.<sup>۷</sup> از میان عرفا غیر از قشیری و هجویری که بطور مبسوط در این باره به صورت نه چندان عمیق - و بیشتر نقلی - بحث کرده اند،

۱. خیراتی، ص ۶۲/۱ و نجات الاتس جامی ص ۲۱.

۲. کشف المحجوب، ص ۲۸۵.

۳. ترجمه رساله قشیری، ص ۶۲۴.

۴. همان جا، صص ۶۹۵-۶۲۲.

۵. مبدأ و معاد، صص ۵۵۴-۵۵۵.

۶. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۱۰۴.

۷. مقدمه ای بر تصوف، ص ۱۹.

جیلی در انسان کامل نیز به بیان این امر پرداخته است. او سه مرتبه برزخ را برای انسان تبیین می‌کند. در اولین مرتبه اسماء و صفات الهیته به انسان کامل عطا می‌گردد و در مرتبه دوم می‌تواند حقایق الهیته و انسانیت را دریابد و معرفت و شناخت اشیاء و امور ناپیدا را بدست آورد و از اسرار غیب آگاه شود. در سومین مرتبه، انسان کامل قدرت آفریدگاری می‌یابد و می‌تواند در امور هستی دخل و تصرف کند.<sup>۱</sup>

اصل امکان کرامات و خرق عادات را نمی‌توان انکار کرد. جهان پر رمزتر از آن است که پرده از همه رازها برداشته شود و با علم-بویژه علوم تجربی-به تحلیل و تعلیل رویدادها اقدام کرد. اما در مورد کرامت اولیا گفتنی است که این امر اگر واقعیتی نداشت زمینه‌ی برای سوء استفاده و ناپکاری از آن نمی‌بود. به هر روی دغل‌کاری شیادان و طراران را باید به یک سو نهاد و به داوری درباره‌ی کرامات راستین پرداخت. درباره‌ی کرامات آنچه موضوع را آلوده کرده است؛ این واقعیت است که ذهن اسطوره ساز و مبالغه گر عوام، گاه از گاه کوه می‌سازد. اکثر آنچه که بعنوان کرامات در کتب صوفیه آمده است ساخته و پرداخته ذهن عوامانه مریدان ساده دل و یازیرکان و روند سود جوست. چنین دعاوی را نباید بعنوان باور صوفیه و عرفا مورد توجه قرار داد. اصولاً در حریم‌هایی که رنگ تقدس حاکم است، چنین بزرگ‌نمایی‌ها و مبالغه‌ها به فراوانی دیده می‌شود. از این رو مندرجات کتاب‌هایی مانند نفحات الانس جامی و مناقب العارفین افلاکی و مهم‌تر از این دو، تذکره‌الاولیای عطار را باید بعنوان حماسه‌های عرفانی نگریست. در این کتاب‌ها کرامات رنگ اسطوره می‌گیرد و با نگاه اساطیری باید به آنها چشم دوخت. آنگونه که رویدادهای اساطیری را نمی‌توان راست یا دروغ پنداشت این دعاوی را نیز نباید با عینک واقع‌نگری دید. دکتر باستانی یاریزی در مورد نقل کرامات غیر معقول موجود در متون صوفیانه گفته است که این سخنان اگر هم دروغ باشد دروغ کم ضرر است و به کسی آن چنان لطمه‌ی نمی‌رساند<sup>۲</sup>. به باور این قلم این کرامات نسبت داده شده رابه سه دسته می‌توان تقسیم نمود. یک قسم از این کرامات، واقعیت‌هایی هستند که از اولیای خداوند سر می‌زنند و در هر عصری می‌توان چنین انسانهایی را

۱. تاریخ فلسفه در اسلام، ۲/۳۷۷.

۲. آسیای هفت سنگ، ص ۱۴۵.

یافت که بدون این که خود دعوی داشته باشند کرامات فراوانی از آنها دیده شده است.<sup>۱</sup> قسم دیگری از کرامات آن‌هایی است که واقعی نبوده است و به دلیل بزرگی این مشایخ در اذهان مریدان در طی قرن‌ها شاخ و برگ‌هایی به برخی امور شگفت بسته‌اند و گذر زمان به آن شخصیت‌ها رنگ اسطوره‌ای و به رفتار آن‌ها هاله‌ای از شگفتی-گاه غیر قابل باور- داده است. این قسم کرامات را با شناخت ویژگی‌های اساطیری آن‌ها نباید خرافه دانست. سومین قسم از کرامات منتسب به عرفا را در زمان زندگی خود آنها و برای تحمیق مریدان ساخته‌اند. داوری علامه متّبع محمد قزوینی را باید در خور این نوع کرامات دانست. او در مقدمه‌ی تذکرة الاولیای عطار، به تصحیح نیکلسون روایات موجود در آن کتاب را امور مکذوبه، ضعیف و مشکوک و اخبار غیر مطابق واقع می‌خواند.<sup>۲</sup>

گاه مشایخ خود کرامات منتسب به خود را انکار می‌کردند ولی مریدان انکار کرامات را برشکسته نفسی شیخ حمل می‌کردند. سهل‌تستری بر آب راه رفتن خود را منکر شد ولی ابوعلی دقاق انکار او را نپذیرفته و گفته است که او نمی‌خواهد به کرامات تظاهر کند.<sup>۳</sup>

دور نیست که در مواردی جعل کرامات را به قصد ارشاد دیگران انجام داده باشند که در این صورت نیز پذیرفتنی نیست، زیرا هدف درست، راه و وسیله درست را نیز می‌طلبد و به سخنی دیگر؛ هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند. در زندگی رسول خدا(ص) آمده است که هم‌زمان با مرگ فرزندش ابراهیم، خسوفی پدید آمد، مؤمنان فکر کردند که شاید این دو رویداد به هم مربوط باشند و آسمان برای هم‌دردی با رسول خدا تاریک شده باشد ولی رسول خدا که از پیامد این توجیهات، آگاهی داشت پیوند میان مرگ فرزندش و خسوف را رد کرد.<sup>۴</sup>

۱. رک: مقدادی، علی، نشان از بی‌نشانها، انتشارات زوار، تهران ۱۳۷۱، دو مجلد کرامات شیخ حسنعلی نخودکی، اصفهانی، نیز: در آسمان معرفت از حسن زاده آملی، درباره کرامات سید محمد حسن الهی و حکیم سبزواری، و کرامات سید علی قاضی طباطبایی و هم‌چنین: محمد ری‌شهری، کیمیای محبت، دارالحدیث، تهران، ۱۳۷۸، کرامات شیخ رجبعلی خیاط و...

۲. تذکرة الاولیاء، تصحیح نیکلسون، مقدمه کتاب، و نیز دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۳۷.

۳. پرده پندار ص ۴۷ و نیز بنگرید به عطار نیشابوری: تذکرة الاولیاء تصحیح محمد استعلامی، انتشارات زوار، تهران

۱۳۷۲

۴. فروغ ابدیت، ۸۰۳/۲.

خانقاه‌ها از دیرباز جایگاه کرامت سازی بوده است. در یادداشت‌های صدرالدین عینی داستانی خواندنی آمده است. طلبه‌ای پهلوان به نام مخدوم با ترفند پهلوانان بخارا معتاد می‌شود و به خانقاه پناه می‌برد تا با خدمت به خانقاه گناهانش را تخفیف دهد. او صادقانه در آن جا به خدمت پیر و مریدان او مشغول شد و در همان جا نیز از مواد مخدر استفاده می‌کرد. روزی برخی از مریدان به او پیشنهاد می‌کنند که چون تو با کتب مشایخ آشنایی داری بهتر است نمونه‌هایی از آن کرامات را با جزئی تغییر به شیخ نسبت دهی تا باور مریدان به شیخ بیشتر شود و خانقاه رونق گیرد و نذورات و فتوح بیشتر شود. مخدوم برای فرار از این نابکاری از خانقاه بیرون می‌آید و خود شرح حال روزگار خانقاه نشینی‌اش را در روزهای آخر عمر برای عینی بازگو کرده است.<sup>۱</sup> درباره قطبی نامور از اقطاب صوفیه گفته‌اند که چون به مریدی تلقین ذکر می‌کرد، انگشتی به او می‌داد تا آن را در چاهی بیفکند پیر انگشتی دیگری را که دقیقاً همانند آن یکی دیگر بود نزد خود نگه می‌داشت و پس از سال‌ها آن را به مرید می‌داد و مدعی می‌شد که این انگشت همان انگشتی بوده است که تو در چاه افکندی که اکنون با کرامت پیر بدست آمده و مسترد می‌شود از قضا یکی از مریدان که در دلش انکار و تردیدی نسبت به شیخ بوده است انگشتی اهدایی شیخ را به چاه نیفکند و نزد خود نگهداشته بود، چون از شگرد شیخ آگاهی یافت انگشتی دیگر را نیز به شیخ نشان داد و حيله گری شیخ را آشکار ساخت و پس از آن نیز از جمع مریدان کنار رفت.<sup>۲</sup> دعوی کرامت چنان در میان صوفیان رایج شد که عارف فرهیخته‌ای مانند فیض کاشانی نیز بر آنها تاخت او از داعیه داری برخی صوفیان خرده می‌گیرد و معتقد است که این صوفیان فکر می‌کنند دعاهايشان در عالم جبروت شنیده می‌شود. اینان خود را از مقام بشریت فراتر می‌دانند، گاه دعوی‌های گزاف می‌کنند مانند این که (دیشب پادشاه روم را کشتم) و (لشکر یان عراق را یاری کردم) و (سلطان هند را فرا راندم).<sup>۳</sup> از قول بایزید بسطامی گفته‌اند که: دوش با خضر در مساله‌ای سخن می‌گفتم و ملائکه می‌شنیدند و ستایش می‌کردند و خداوند هم

۱. یادداشت‌ها، با مقدمه سعیدی سیرجانی. صص ۷۱۱، ۷۱۷.

۲. کیوان قزوینی، شیخ عباسعلی، رازگشا، بی‌ناشر، تهران، ۱۳۷۶، ص ۵۴.

۳. فیض کاشانی، ملامحسن، کلمات مکنونه، تصحیح عزیزاله عطادی، انتشارات فراهانی، تهران، ۱۳۶۰ صفحه ج

بر حرفم عیب نگرفت و گرنه مرا لال می‌کرد.<sup>۱</sup> سید حیدر موسوی تونی (ف ۶۱۸) برای زیارت حضرت امیر(ع) به نجف رفت و وارد حرم نشد تا آنکه به ادعای خود، امام با صدای بلند او را به درون حرم دعوت کرد.<sup>۲</sup>

اگر آن چه را که شفاهاً و سینه به سینه از امثال حلاج، بایزید و شیخ ابوالحسن خرقانی بعنوان کرامت نقل شده است بر ساخته مریدان و شیفتگان آن‌ها در روزگاران پس از آن‌ها بدانیم و دامن آن‌ها را از این داعیه‌ها پاک بدانیم، دعاوی صوفیان اهل قلم را که خود در کتاب‌هایشان نوشته‌اند نمی‌توان ساخته مریدان دانست. ابن عربی همان‌گونه که پر تألیف است، پر داعیه نیز هست. گاه مدعی است که فصوص الحکم را رسول خدا به او عرضه کرده است تا به مردم ارائه دهد<sup>۳</sup> و گاه مدعی است که پروردگار چند بار بر او تجلی کرده که بندگان خداوند را نصیحت کند.<sup>۴</sup> او هم چنین مدعی بوده است که همه پیامبران نزد من آمدند و هیچ کدام از آن‌ها سخن نگفتند به جز هود که مردی درشت هیكل و خوش صورت بود و به یاد آورد که این پیامبران برای تهنیت ختم ولایت تو آمده‌اند.<sup>۵</sup>

ابن عربی در فتوحات مکیه گفته است که از دختر شیرخوارش مساله شرعی پرسیده و جواب شنیده است و نیز کودکی در شکم مادر با شنیدن عطسه مادر به او یرحمک الله گفته است و این آواز را همه‌ی حاضران شنیده‌اند.<sup>۶</sup>

برخی از شیوخ سلسله بداوی، مدعی سخن گفتن با شیخ خود از بالای قبر او بودند و ادعا می‌کردند که پاسخ شیخ خود را نیز می‌شنوند.<sup>۷</sup> سعدالدین حموی در دیدار با صدرالدین قونوی گفته بود که رسول خدا هم اکنون اینجا بود.<sup>۸</sup>

۱. ابن جوزی، ابوالفرج: تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراقرزلو، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۸،

ص ۲۴۱

۲. تشیع و تصوف، ص ۳۱۱، به نقل از مجالس المؤمنین، ص ۸۷۶.

۳. فصوص الحکم، ص ۴۷.

۴. شرح فصوص الحکم خوارزمی، ص ۳۶۴.

۵. شرح فصوص الحکم جندی، ص ۴۳۰ و شرح فصوص الحکم خوارزمی، ص ۳۸۴.

۶. ارزش میراث صوفیه، ص ۱۱۷، به نقل از التصوف الاسلامی، نوشته زکی مبارک، ۱۶۸/۲.

۷. همان‌جا، ص ۱۵۲، به نقل از طبقات شعرانی، ۱/۱۸۷.

۸. شرح فصوص الحکم جندی، ص ۴۳ مقدمه.

شیخ ابوالحسن خرقانی نیز مدعی بود که از حضرت رسول حدیث سماع می‌کند و او را می‌بیند.<sup>۱</sup> مجدالدین بغدادی نیز دعوی مشابهی داشت.<sup>۲</sup> برخی دیگر مدعی ارتباط با عالم ملکوت بودند. ابوسلیمان دارانی مدعی بود که با ملائکه در ارتباط است، از این رو او را از دمشق بیرون راندند.<sup>۳</sup> ابن جوزی از صوفی نام می‌برد که مدعی بود ملائکه به مهمانی او می‌آیند و می‌گفت: هولاء ضیف مکرمون.<sup>۴</sup> درباره سهل بن عبدالله تستری نیز گفته‌اند که مدعی بود ملائکه و جنّ و شیاطین به حضورش می‌رسند.<sup>۵</sup> محمد پسر سید عوض از اسلاف صفویان از هفت سالگی مفقودالآثر شد و او را مرده می‌پنداشتند، او پس از سال‌ها غیبت با قبا و کلاه‌های ویژه بازگشت و مدعی شد که پریان او را ربوده بودند و قرآن و شریعت را به آموختند.<sup>۶</sup> در روزگار ما کسی که دعوی پیری داشت شب‌های جمعه جشنی ترتیب می‌داد و زنی را با لباس از دواج در اتاقی قرار می‌داد و مدعی بود که آن زن دختر شاه پریان است که برای ازدواج موقت با او نزدش می‌آید. با سماجت دو نفر از روستائیان منکر او کاشف بعمل آمد که دختر شاه پریان کسی جز یکی از زنان مرید پیر که همسرش برای کار به خارج از کشور رفته است نمی‌باشد.<sup>۷</sup>

امام محمد غزالی نیز بر این دعاوی صحّه می‌گذارد و می‌گوید که صوفیان در بیداری ملائکه و ارواح پیامبران را می‌بینند و صدایشان را می‌شنوند.<sup>۸</sup> برخی از شیوخ سلسله‌ی صفوی مدعی آگاهی از لوح محفوظ بوده‌اند و گاه از لوح محفوظ سخن می‌گفتند.<sup>۹</sup>

عبدالرحمن جامی نیز مدعی بود که در هنگام مطالعه‌ی فصوص‌الحکم ابن عربی برای درک مفاهیم آن، ریاضت می‌کشیده و گریه و زاری می‌کرده است تا سرانجام محی‌الدین خود را به او

۱. تذکره‌الاولیا، ص ۶۵۵.

۲. ارزش میراث صوفیه، ص ۱۵۲.

۳. تاریخ تصوّف اسلامی از آغاز تا پایان سده دوم هجری، ص ۹۶ و تلبیس ابن جوزی، ص ۱۳۸.

۴. تلبیس ابلیس، ص ۲۷۲.

۵. تاریخ تصوّف اسلامی از آغاز تا پایان سده دوم، ص ۹۷.

۶. تشیع و تصوف، ص ۳۶۸.

۷. فرامرزی، عبدالرحمن، رشحات قلم، مشعل آزادی، ۱۳۵۳، ص ۳۵۲.

۸. تلبیس ابلیس، ص ۳۸.

۹. ارزش میراث صوفیه، ص ۱۵۲، به نقل از طبقات شعرانی، ۱۸۵/۱.

نشان می‌داد و مشکلاتش را حل می‌کرد<sup>۱</sup>. به نظر می‌رسد که آنچه را که ابن عربی و جامی ادعا کرده‌اند مبتنی بر کشف و شهود آنها بوده و نسبت دروغ‌گویی و کرامت بافی، برای آنها محل تاقل است ولی آن‌ها که اهل سلوک بوده‌اند باید توجه می‌کردند که بسیاری از کشف و شهودها نتیجه غلبه‌ی وهم و خیال بر سالک است و نباید آنها را کاملاً درست پندارد در این زمینه سخن عین القضاة همدانی خواندنی است. او گفته است که وقتی پیرم گفت که هفت صد بار حضرت رسول خدا را دیده‌ام و پنداشته بودم که او را می‌بینم اکنون معلوم شده است که خود را دیده بودم.<sup>۲</sup> جامی خود با کرامت سازی در ستیز بوده است و این عمل را چنین زشت می‌پندارد:

شیخ خودین برد زنادانی  
ظن که آن شد کمال انسانی  
که کند خانقاه و صومعه جای  
واکشد پاز باغ و راغ و سرای  
کند اسباب شیخی آماده  
بشیند به روی سجاده  
ابلهی چند گردد او گردند  
تابع کرد و ورداو گردند  
بر خلائق مقدمش دارند  
هر چه گوید مسلّم دارند  
صد کرامت به نام او سازند  
تا سلیمی به دامن اندازند<sup>۳</sup>

از میان کرامات منتسبه به اولیا، گاه کراماتی است که فقط برخی از پیامبران در شرایط

۱. مایل هروی، نجیب، عبدالرحمن جامی، انتشارات طرح نو، تهران، ۲۷۳/۱۳۷۷ به نقل از ابن الکرلابی، روضات الجنات، ص ۱۱۰/۲.

۲. همدانی، عین القضاة، تمهیدات، انتشارات منوچهری، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۹۸.

۳. جامی، عبدالرحمن، سلسله‌الذهب، به تصحیح مرتضی مدرس‌گیلانی، انتشارات سعدی، تهران، ۱۳۶۶،



ویژه‌یی برای تحدی به مخالفان نشان داده‌اند مانند زنده کردن مرده از جانب عیسی (ع) و شق القمر از طرف رسول خدا. بی تردید ضرورتی برای صدور چنین کراماتی نبوده و نیز توان چنین کاری را آن‌ها نداشته‌اند. نمونه‌های فراوانی از این قسم را در تذکرة الاولیاء می‌توان خواند، زنده کردن با یزید مورچه‌یی را که زیر پایش له شده بود<sup>۱</sup> و روز شدن شب به وسیله شیخ عبدالله مغربی<sup>۲</sup> و نیز رویانیدن بن خرمایی که خرمای تازه داشت بوسیله شیخ احمد رفاعی (ف ۵۷۸) درباره کرامات ابوالحسین نوری نیز گفته‌اند که «یکی را دید باز افتاده و خرش مرده و او زار می‌گریست. نوری پای بر خر زد و گفت برخیز چه جای خفتن است. حالی برخاست. مرد بار بر نهاد و برفت.

درباره کرامات عارف چلبی نواده‌ی مولانا فرزند بهاء ولد گفته‌اند که شش ماهه بود، مولانا پرده از روی گهواره برداشت و فرمود که عارف بگو الله الله او چون مسیح به زبان الله‌الله گفت<sup>۳</sup> همین اولو عارف پنج ساله بود که سرگاو‌ی را به ریسمانی بسته بود و می‌کشید و می‌گفت سر فلان امیر است بعد از چند روز آن امیر درگذشت.<sup>۴</sup> شایان ذکر است که همین اولو عارف که داعیه شیخی و مرادی داشت، در شرب خمر و عیاشی زیاده‌روی می‌کرد و علناً این فسق‌های شرعی را مرتکب می‌شد.<sup>۵</sup>

شیخ ابوالحسن خرقانی گفته بود اگر به آسمان بگویم بجنب اطاعت می‌کند و اگر خورشید را بگویم بایستد در فلک خود از رفتن بازماند.<sup>۶</sup>

کار دعوی‌های گزاف به جایی رسید که برخی از پیران صوفیه هم فکر باگوبلز آلمانی-که گفته بود دروغ را باید چنان بزرگ مطرح کرد تا زمینه پذیرش یابد- ادعاهای توجیه ناپذیری می‌کردند در قرن هفتم با بارتن هندی خود را از بقایای یاران و صحابی رسول خدا می‌خواند و این پندار و

۱. فصوص الحکم، ص ۱۴۲.

۲. مثنوی، ۵۹۹/۴ به بعد.

۳. مناقب العارفین، ۸۲۹/۲.

۴. گولپینارلی، عبدالباقی، مولویه بعد از مولانا، ترجمه دکتر توفیق سبحانی، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۶، ص

۹۶.

۵. همان جا، ص ۱۱۹.

۶. تاریخ فلسفه در جهان، ۲۸۵/۱.

دعوی را گروهی نادان راست پنداشته بودند و برای زیارت و دیدار او راههای دراز و پررنج و خطری را درمی نور دیدند.<sup>۱</sup>

برخی کرامات، ممکن الوقوع اند که از مهم ترین آنها می توان از اخباری از گذشته و آینده افراد را نام برد. درباره شیخ زاهد گیلانی گفته اند که حدود دو قرن قبل از تاسیس سلسله صفوی به شیخ صفی الدین اردبیلی گفته بود که اعقاب توبه حکومت و سلطنت خواهند رسید.<sup>۲</sup>

میرزا مخدوم (متوفی ۹۹۸-۹۹۵) که از دست صفویه به عثمانی گریخت در کتاب «النواقض لبیان الزوافض» که علیه شیعیان و صوفیان نوشته است آورده است: شیخ زاهد درباره شیخ صفی الدین گفته است که از او فرزندی پدید می آیند که در حق پیشینیان ارجمند و صحابه بزرگوار لعن و طعن روا دارند.<sup>۳</sup> در مورد شیخ احمد رفاعی (فوت ۵۷۸) گفته اند که هنگام تولد او هاتفی ندا در داد که: «کسی آمده که از سر پروردگار آگاه است» و هنگام مرگ او نیز هاتفی ندا در داد که: «آن که از سر پروردگار آگاه بود به خدا بازگشت».<sup>۴</sup>

هنگامی که امیر مبارز محمد سر سلسله آل مظفر در اطراف میبد خندقی می کند، یکی از عرفای یزد سلطان حاجی محمود شاه به آنجا گذر کرد و گفت: ای محمد چه کار می کنی؟ در جواب گفت که خانه خود را برای ایمنی از شر دشمن مستحکم می کنم. شیخ خندید و نگاهی به پسر امیر مبارز یعنی شاه شجاع کرد و گفت: این ترکک ترا بگیرد... اینچنین نیز شد. امیر مبارز توسط شاه شجاع و برادرش محمود دستگیر و کور و به قلعه سفید در ممسنی تبعید شد.<sup>۵</sup> محمد شاه قاجار نیز در کودکی، پادشاهی آینده‌ی خود را از حاجی میرزا محمد حسین نائینی از مشایخ نور بخشیه شنیده بود.<sup>۶</sup>

از قول خواجه نظام الملک طوسی گفته اند که هنگام کودکی او، شیخ ابوسعید ابی‌الخیر وارد طوس شد. هنگام گذر از کنار کودکان رو به مردم کرد و گفت: هر کس که خواجه جهان رامی خواهد

۱. ارزش میراث صوفیه، ص ۱۵۲ به نقل از پاورقی‌های محمد قزوینی بر شد الازار.

۲. دنباله جستجو در تصوف، ص ۶۵.

۳. تشیع و تصوف، ص ۳۳۸ پاورقی.

۴. متفکران اسلام، ۲۱۸/۴.

۵. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۰۵.

۶. دنباله‌ی جستجو در تصوف ایران، ص ۳۲۷.

ببیند اینک آنجا ایستاده است و به نظام الملک اشاره کرد<sup>۱</sup>.

خاطر خوانی و اطلاع از نهان افراد نیز از جمله کرامات مشایخ شمرده می‌شد. ابن خفیف که صوفی میان‌روی بود، ادعا کرده بود که پنجاه سال است که هر کس وارد دروازه استخر فارس شود از مضمون دل او آگاه است. عمده کراماتی که محمدبن متور برای نیایش شیخ ابوسعید ابی‌الخیر می‌نگارد، مبتنی بر خاطر خوانی و دل آگاهی است.<sup>۲</sup>

طی الارض و درنوردیدن راه‌های طولانی در زمان کوتاه نیز از کراماتی است که به برخی از عرفا نسبت داده شده است و تحقق آن نیز محال نیست. از قول سهل تستری آورده‌اند که: «وقتی در بادیه می‌رفتیم، مجرد پیری دیدم که می‌آمد، عصابه‌ای بر سر بسته و عصایی در دست گرفته. گفتم مگر از قافله باز مانده است، دست به جیب بردم و چیزی به وی دادم که: ساختگی کن تا از مقصود بازمانی. انگشت تعجب در دندان گرفت و دست به هوا کرد و مشتی زر گرفت و گفت تو از جیب می‌گیری و من از غیب این بگفت و ناپدید شد من در حیرت آن می‌رفتم تا به عرفات رسیدم چون به طواف گاه شدم کعبه را دیدم که گرد یکی طواف می‌کرد آن جا رفتم، آن مرد را دیدم گفت: یا سهل! هر کس که قدم بردارد تا جمال کعبه را ببیند لابد او را طواف کعبه باید کرد. اما هر که قدم از خر<sup>۳</sup> برگیرد تا جمال حق را ببیند کعبه را گرد وی طواف باید کرد»<sup>۴</sup>.

سعدی نیز ظاهراً از این داستان، داستان زیر را ساخته است:

قضا را من و پیری از فاریاب  
 رسیدیم در خاک مغرب برآب<sup>۴</sup>  
 مرا یک دم بود برداشتند  
 به کشتی و درویش بگذاشتند  
 سیاهان براندند کشتی چو دود  
 که آن ناخدا ناخدا ترس بود

۱. اسرار التوحید، ۵۸/۱

۲. رک به: اسرار التوحید، ۷۵/۱ و مقدمه مصحح صفحه نود و هشت

۳. تذکره‌الاولیا، ص ۳۱۰

۴. کلیات سعدی بخش بوستان، ص ۳۰۳

مـرا گـریه آمـد ز تـیمار جـفت  
 بـر آن گـریه قـهقهه بـخندید و گـفت  
 مـخـور غـم بـرای مـن ای پـر خـرد  
 مـرا آن کـس آرد کـه کـشتی بـرد  
 بـگـتـرد سـجـاده بـر رـوی آب  
 خـسـیـالـت پـنـداشـتم یـا بـخواب  
 ز مـد هـوشـیم دـیده آـنـشـب نـخـفت  
 نـگـه بـامـدادان بـه مـن کـرد و گـفت  
 تـو لـنگـی بـه چـوب آمـدی مـن بـه پـای  
 تـرا کـشتی آـورد و مـا را خـدای

درباره‌ی سید علی قاضی نیز گفته‌اند که باطنی الارض از نجف به مشهد می‌آمد<sup>۱</sup>  
 هدف این قلم، واقعی شمردن این داستانها نیست بلکه بیان ممکن‌الوقوع بودن چنین  
 روی دادهایی است از اهلش و نه از هر مدعی. اما در کیفیت این پدیده، جای بحث است. برخی آن  
 را اعدام در مبدا و ایجاد در مقصد دانسته‌اند.<sup>۲</sup>

یکی از کسانی که بیشترین کرامات را در تصوف به او نسبت داده‌اند حسین بن منصور حلاج  
 است که شاه نعمت‌الله ولی او را در عظمت باعلی (ع) مقایسه می‌کرد.<sup>۳</sup> آنچه را که حلاج مدعی بود  
 و نمایش می‌داد مخالفانش- از شیعه و سنی- سحر و ساحری می‌دانستند.<sup>۴</sup> ابن خفیف که از  
 معتقدان او بود نیز حلوا آوردن حلاج را در بیابان، عملی سحرآمیز می‌داند و حلاج را آگاه به عنم  
 سحر می‌دانست<sup>۵</sup> و مواردی از اعمال سحرگونه او را آورده است<sup>۶</sup> بعید نیست که هدف حلاج از  
 شعبده‌ها و سحرگری، جلب باور عامه برای اندیشه‌هایش باشد و هدف او بهره‌برداری شخصی

۱. مهر تابان، ص ۳۵۷

۲. همان‌جا، ص ۲۶۲.

۳. تشیع و تصوف، ص ۲۳۳.

۴. متفکران اسلام، ۲۱۸/۴.

۵. سیرت ابن خفیف، ص ۷۳.

۶. همان‌جا، ص ۱۰۰.

نبوده است.

برخی از اهل تصوف در حدّی دعوی کمال کرده‌اند که اساساً با سلوک عرفانی که مبتنی بر ندیدن خود است؛ تباین دارد. از قول سَری سقطی گفته‌اند که هرگاه تو را حاجتی بود، خداوند را به نام من سوگند ده<sup>۱</sup> و نیز از قول شبلی آورده‌اند که گفته است حضرت رسول تمام امتش را در قیامت شفاعت می‌کند و تا یکی از آنها در جهنم باشند، راضی نمی‌شود؛ بعد از حضرت رسول من برای دوزخیان غیرمسلمان شفاعت خواهم کرد و احدی در دوزخ باقی نمی‌ماند<sup>۲</sup>. بایزید نیز شطح‌گونه گفته است که: آتش دوزخ چیست؟ و الله که من اگر آن را ببینم باگوشه مرقعه‌ام آن را خاموش می‌کنم.<sup>۳</sup> ابن عربی خود را خاتم ولایت می‌داند<sup>۴</sup> که مراد از خاتم اولیا، خاتمیت زمانی نیست بلکه به معنی اکملیت است<sup>۵</sup> در جای دیگر مدعی شده است کنت ولیاً و آدم بین الماء والطين.<sup>۶</sup> ابن عربی در حالی ادعای خاتمیت ولایت دارد که در برخی از آثارش گاه حضرت عیسی را خاتم دانسته و گاه حضرت مهدی را گاه نیز حضرت مهدی را خاتم ولایت مطلقه و خود را خاتم ولایت مقیّده می‌داند.<sup>۷</sup>

سعدالدین محمد بن موید بن حمویه (ف ۶۵۰) مدعی بود که به معراج می‌رود. به ادعای خود و مریدانش سیزده روز روحش از کالبد جدا و به معراج رفته بود و پس از بازگشت از معراج ادعایی-مریدانش او را خاتم‌الولایه شمردند.<sup>۸</sup>

سید محمد نوربخش از جمله کسانی است که داعیه مهدویت یا لاقل مظهریت داشت و در عصر تیموریان تلاش کرد تا قدرت سیاسی را ضمیمه قدرت معنوی خود کند. او در بیانیه‌ای که خود بزرگ بینی از آن آشکار است خطاب به مریدان خود گفته است: «در علوم غریبه چون کیمیا

۱. تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ص ۲۴.

۲. تلبیس ابلیس، ص ۲۴۲.

۳. دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۲۲.

۴. خواجه پارسا، محمد، شرح فصوص الحکم، تصحیح دکتر جلیل مسگرزاد، مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۶۶،

ص ۷۹ و شرح فصوص الحکم خوارزمی، ص ۱۳۳.

۵. شرح مقدمه قیصری ص ۶۱۲.

۶. خیراتیّه، ۲۳/۱.

۷. شرح فصوص خواجه پارسا، ص ۸۳.

۸. تشیع و تصوف، ص ۱۹۶.

و سیمیا و هیمیا، اگر خودستایی نشماری همتای این سینا و در مکاشفات فلکی و مشاهدات ملکوتی و معانی جبروتی و تجلیات لاهوتی، کامل و مکمل و به مراحل هفتگانه ذکر لسانی و نصبی و قلبی و سری و روحی و حضوری و غیب الغیوب هم خود رسیده‌ام!!! و هم دیگران را می‌رسانم.<sup>۱</sup>

بسیاری از وارستگان و فرهیختگان عرفان اسلامی این کرامت باقی‌ها و دعوی‌ها را بدعت و فتنه‌ای برای جامعه می‌دانستند.<sup>۲</sup> بی‌شک دعوی کرامت از هر شیادی موجب می‌شد که همه صوفیان و عرفا متهم به عوام فریبی شوند و بدبینی و رمندگی نسبت به اندیشه‌های صحیح عرفانی نیز پدید آید. شیخ احمد جام، که صوفی متشرع بود به سختی به چنین کسانی تاخته است. او گفته است: من از این، چند تن دیدم که می‌گفتند ایشان صاحب کرامت‌اند چون بنگریستم نه‌الحمد راست می‌توانستند خواند و نه علم وضو و نماز و روزه و اغتسال و نی‌هیچ فریضه و سنت می‌توانستند گفت. چون آموختن آن برایشان عرضه کردم ایشان را در آن هیچ جدی ندیدم که کردند و من در آن سخت عجب فرو ماندم تا این احمق‌تر که گوید من خداوند کراماتم یا این جاهل که گوید او صاحب کرامت است و یا آن دروغ‌زن‌تر که گوید من از او کرامات دیدم تا این چیست که در میان امت محمد (ص) افتاده است. اینت عظیم فتنه‌ای که این است بار خداوند! همه را به اصلاح آور و همه را توبه نصح، کرامت کن بحق محمد و آله الطیبین.<sup>۳</sup>

گفتنی است که مریدان شیخ جام به ملامت‌ها و بدگویی‌های شیخ نسبت به کرامت سازان توجهی نکردند پس از مرگ شیخ نیز برای او کرامت‌ها ساختند و کتابی تحت عنوان مقامات زنده پیل جام<sup>۴</sup> نگاشتند که پُر است از کرامات بی‌ربط و ساختگی. برخی از این نسبت‌ها نه تنها ستایش و کرامتی برای شیخ نیست بلکه نکوهش و قدح او شمرده می‌شود و شیخ را تا حد حیوان شهوت‌رانی که کراماتش را در خدمت غریزه جنسی قرار داده است پایین می‌آورد. بنا به روایت

۱. تشیع و تصوف، ص ۳۱۸.

۲. چهارده رساله فارسی ابن ترکه، صص ۱۷۶-۱۷۷.

۳. رک: جام شیخ احمد مفتاح النجات، تصحیح دکتر علی فاضل، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۴۱.

۴. غزنوی، سدیدالدین محمد، مقامات زنده پیل جام، تصحیح دکتر حشمت موید، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

کتاب «مقامات زنده پیل»، شیخ احمد جام، در هشتاد سالگی عاشق دختری چهارده ساله می‌شود، چون با مخالفت خانواده- به‌ویژه مادر دختر- رویاروی می‌شود به کرامت دست می‌یازد. شب آنها را خواب نما می‌کند و در خواب فیلی سهمگین به آنها حمله می‌آورد و از آنها می‌خواهد که دختر را به شیخ جام دهند آنها نیز به ناچار در خواب ازدواج را می‌پذیرند ولی پس از بیدار شدن به بهانه‌ی این که شیخ پیر است از تسلیم شدن به خواست او خودداری می‌کنند و این عمل چندمرتبه تکرار می‌شود سرانجام با کرامت شیخ خانه‌ای که دختر در آن می‌آرمیده خراب می‌شود و مادر و پدر دختر از شیخ با التماس می‌خواهند که دختر را نجات دهد تا از آن شیخ باشد و شیخ نیز چنین می‌کند و دختر را سالم از زیر آوار بیرون می‌آورد و در شب بعد با او هم‌بستر می‌شود و در شب زفاف، شصت بار با او نزدیکی می‌کند و با غروری پیروز مندانه می‌گوید: اگر نه آن بودی که المی به جان وی رسیدی این را به صد بار بردمی تا مادر تو نگوید که احمد پیر است.<sup>۱</sup> تحلیل روانکاوانه این کرامت!! را در کتاب دیباچه‌ای بر رهبری<sup>۲</sup> باید خوانده. از نمونه‌های دیگر این کرامات را به عبدالرحمان جامی نسبت داده‌اند، فخرالدین علی کاشفی- خواهرزاده جامی و فرزند ملاحسین کاشفی، صاحب انوار سهیلی و روضة الشهداء- در کتاب رشحات عین الحیات درباره‌ی جامی گفته است که اوبه پسری صاحب جمال نظر داشت و آن پسر در ملازمت پیر و عاشق خود، به ده سیاهوشان می‌رود هنگام خواب هر یک در گوشه‌ای به خواب رفتند و جامی در گوشه‌ای از سالن به عبادت مشغول شد و پسر نیز در دورترین فاصله ممکن از جامی خوابیده بود. دو سه ساعتی بعد که پسر از خواب بیدار می‌شود خود را در هیأت قعود و تشهد نشسته می‌بیند، شگفت زده می‌شود مجدداً دراز می‌کشد و دوباره بیدار می‌شود و خود را به همان هیأت نشسته می‌بیند و این کار تا صبح چند بار تکرار می‌شود و سرانجام پسر به این نتیجه می‌رسد که این روی داد «به‌واسطه توجه به خاطر شریف ایشان- جامی- است»<sup>۳</sup>

ذکر کرامات در مواردی تناقض تاریخی دارد مثلاً عبدالله بن مبارک (فوت ۱۸۱) کرامتی را به

۱. همان‌جا، صص ۱۷۳-۱۷۵.

۲. صاحب الزمائی، دکتر ناصرالدین، دیباچه‌ای بر رهبری، انتشارات عطایی، تهران، ۱۳۴۸ خ ۲۸۸ به بعد.

۳. صفی، فخرالدین علی، رشحات عین الحیوات، به کوشش علی اصغر معینیان، تهران، ۱۳۵۶، ۲۷۷/۱.

دوران هفت سالگی امام باقر نسبت می‌دهد که خود شاهد آن بوده است.<sup>۱</sup> در صورتی که هفت سالگی امام باقر در حدود سال ۶۵ بوده است و عبدالله مبارک حدود یکصد و بیست سال بعد از این تاریخ زنده بوده است. با توجه به فحوای کلام او که خود را در آن زمان مردی بزرگسال نشان می‌دهد باید در حدود یکصد و پنجاه سال زیسته باشد که به صورت طبیعی بسیار کم، روی می‌دهد.

در حالی که صوفیه کرامات را سندی بر حقانیت خود و پیرانشان دانسته و گفته‌اند که «هر که متابعت نبی کند او را از آن کرامات نصیبی بود»<sup>۲</sup> مخالفان آنها به تحلیل خرق عادات آنان پرداخته‌اند. در مورد برخی از کرامات صوفیه از قبیل بیمار لاعلاج را شفا بخشیدن و غذای آماده از غیب آوردن و یا دیدن انبیا و ملائکه، مخالفان صوفیه آنها را به کرامات ساختگی متهم می‌کنند از جمله یک یا چند نفر از آنها که سالم‌اند خود را به کوری و لنگی می‌زنند سپس به مرشد خود مراجعه و طلب بهبودی می‌کنند، مرشد نیز دستی به سر آنها کشیده آنها که اساساً بیمار نبوده‌اند، برخاسته و ادعای شفا یافتن از مرشد را می‌کنند.<sup>۳</sup> میرزای قمی در جامع الشتات ضمن بحث گسترده‌ای از باور صوفیان در مورد کشف و شهود و کرامت- به ویژه اخبار از غیب- آنها می‌گوید: «اسباب خبر دادن از غیب بسیار است چنان که معجزه و سحر به همدیگر مشتبه می‌شوند هم‌چنین نمودن صورت‌های غرائب، گاه از سحر است و گاه شعبده و گاه خاصیت ترکیبی است که می‌سازند و به حلق مریدان می‌کنند»<sup>۴</sup>.

در هر حال قمی اصل خرق عادت از طرف صوفیان را می‌پذیرد ولی آن را به جای کرامت، سحر و شعبده می‌داند. آقا محمد علی کرمان‌شاهی که نفرتی تمام نشدنی از صوفیان- و مطلق عرفا- داشت با بدبینی تمام اظهار می‌دارد که صوفیه با استعمال چرس و بنگ و شراب نشئه می‌شوند و به معراج خیالی می‌روند و شیاطین را به صورت خداوند و پیامبران و معصومان توهم می‌نمایند.

۱. شیعی، کامل مصطفی، هماهنگی تشیع و تصوف، ترجمه دکتر علی اکبر شهبانی، انتشارات دانشگاه تهران،

۱۳۵۲، ص ۱۷۷.

۲. تذکرة الاولیاء، ص ۷۹.

۳. خیراتیه، ۱/۶۹ این ترفند کرامت‌نمایی را به حلاج نیز نسبت داده‌اند. رک: وحید بهبهانی، ص ۲۹۳، به نقل از جامع الشتات میرزای قمی.

۴. خیراتیه، ۳/۱.



این جوری بر این باور است که شیطان صوفیان را فریفت تا کراماتی برای اولیا جعل کنند و بدین وسیله تصوّف را تقویت کنند، در حالی که یک حقیقت برای بقا و تقویت خود نیازی به راه و روش نادرست ندارد.<sup>۱</sup>

نمایش‌های شگفت‌انگیز صوفیان اهل حق و نقش‌بندی روزگار ما نشان می‌دهد که این خرق عادات باید عواملی برتر از آنچه مخالفان می‌گویند داشته باشد خرق عادت بعضی از صوفیه که به صورت نوشیدن زهر و درون آتش رفتن نشان داده شده هلاکوخان مغول را تحت تاثیر قرار داد.<sup>۲</sup> کوتاه سخن این که نفس آدمی قابلیت آن را دارد که در صورت ریاضت و تهذیب، قدرت دخل و تصرف در برخی امور تکوینی را بیابد حال اگر صاحب نفس نبی باشد این قدرت را به صورت معجزه و اگر از اولیاء الله باشد آن را به صورت کرامت و اگر همراه باشد به صورت سحر و جادو نشان خواهد داد. اما آن چه گفتنی است این است که ذهن اغراق‌پذیر و بزرگ‌نمای مریدان و عوام این موارد خرق عادت را هم کمّاً و هم کیفاً با مبالغه و جعل همراه کردند و از کاه کوه ساختند. البته این غلو و زیاده‌گویی برای همه قدّیسین صورت گرفته است و اختصاص به صوفیه نیز ندارد. مثلاً درباره‌ی امام ابوحنیفه گفته‌اند که در همان جایی که درگذشت هفتاد هزار مرتبه قرآن را ختم کرده و سی سال مداوم روزه گرفت و از همه غریب‌تر این که چهل و پنج سال با یک وضو نماز خواند.<sup>۳</sup>

در مورد این که کرامت در حالت صحو یا سکر از ولی سر می‌زند اختلاف هست. هجویری در کشف المحجوب معتقد است که کرامت در حال سکر از ولی سر می‌زند از این رو پروای دعوی و تحدّی ندارد.<sup>۴</sup>

قشیری نیز در رساله خود در یک باب مفصّل درباره کرامت اولیاء به بحث نشست است و نظر مشایخ صوفیه را در این باب آورده، گرچه داوری آشکاری در این باره نکرده است ولی از فحوای گفتارش برمی‌آید که معتقد است، ولی در حال صحو کرامات را نشان می‌دهد. او هم چنین تنها

۱. تلبیس ابلیس، ص ۶۹

۲. تشیع و تصوّف، ص ۸۱

۳. الفردوس الاعلی، ص ۱۸۷ به نقل از کتاب تبییض الصحیفه فی مناقب ابی حنیفه.

۴. کشف المحجوب، ص ۲۸۲، ۲۸۵.

فرق معجزه و کرامت را در دعوی نبوت در معجزه می‌داند.<sup>۱</sup> گفته است که کرامت به امر محال تعلق نمی‌گیرد و باید تحقق آن ممکن باشد برخی از نفوس به دلیل استعدادی که فطرتاً می‌توانند با اتصال به عالم ملکوت و قدرت ماوراءالطبیعی منشأ شگفتی‌ها شوند اگر چنین کسانی صالح باشند کرامت از خود نشان می‌دهند و اگر طالح باشند از این خرق عادت سوء استفاده می‌نمایند و به این کارها استدراج-هلاکت تدریجی- گفته می‌شود.<sup>۲</sup> برخی از بزرگان-که ذهنی تجربی‌گرا داشته‌اند- خرق عادت را فقط از جانب پیامبر می‌دانند و سحر و جادو را قلب شی نمی‌دانند بلکه آن را صرفاً چشم‌بندی می‌دانند از این رو این گروه کرامات اولیا را انکار کرده‌اند.<sup>۳</sup> شاه ولی‌الله صاحب هم در کتاب حجة‌الله‌البالغه بر همین اساس کرامات اولیا را صریحاً انکار کرده است.<sup>۴</sup>

در پاسخ باید گفت حال که اصل خرق عادت ممکن است چرا مصادیق آن را محدود به انبیا بدانیم؟ از این رو نفی کرامت از اولیا، پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد.

آیه: هَزَيَ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا نشان می‌دهد که کرامت ویژه پیامبران نیست آنچه درباره کرامات اولیای صوفیه آشکار است، بزرگ‌نمایی این کرامات و در بسیاری موارد کرامات ساختگی است که گاه، خود دعوی آن را داشته‌اند و گاه، مریدان ساده دل آنها را ساخته و ترویج کرده‌اند و در همه این موارد، هدف آنان سوء استفاده از باور ساده‌دلانی بوده است که بیان کرامات مراد را در چشم مریدان بزرگی می‌بخشیده. درباره حلاج گفته‌اند که پس از کشته شدن او: «از یک اندام او آوازی می‌آمد که اناالحق...» پس اعضای او بسوختند از خاکستر او آوازی اناالحق می‌آمد... به‌دجله انداختند بر سر آب همان اناالحق می‌گفت<sup>۵</sup> کتابهایی مانند تذکرةالاولیا و دیگر کتبی که در تذکره‌ی مشایخ نگارش یافته، پر است از این دعاوی غیر معقول. شگفت این که این دعاوی گاه از جانب اندیشه‌مندان بزرگ بیان شده است. امام محمد غزالی می‌گوید: استاد

۱. ترجمه رساله قشیریه: ص ۶۲۲

۲. رک: به شرح مقدمه قیصری آشتیانی، ص ۶۰۶

۳. سید احمد خان هندی، تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد تقی فخر داغی گیلانی، چاپخانه آفتاب، تهران.

۱۳۲۲ شمسی، ۱۵۷/۲

۴. همانجا.

۵. تذکرةالاولیا، ص ۱۵۷.

سری رحمه‌الله مریض شد بول او را نزد طبیبی بردند. طبیب گفت: چنین می‌فهم که بول عاشقی است. جنید گوید: شگفت زده شدم و شیشه از دستم بیفتاد. هنگامی که ماجرا را به سری گفتم او گفت: خدایش بکشد چه بینشی دارد!! گفتم ای استاد آیا محبت از بول آشکار می‌شود؟ گفت بلی. آگاه بازار کرامت‌سازی چنان رواج می‌یافت که تکذیب مشایخ را حمل بر فروتنی می‌کردند و آن را نمی‌پذیرفتند.<sup>۲</sup>

از نمونه‌های دلنشین کرامات منتسب به اولیای صوفیه می‌توان از استشمام بوی شیخ ابوالحسن خرقانی دویست سال پیش از تولد او به وسیله بایزید بسطامی نام برد.<sup>۳</sup> و نیز از کرامات ابن خفیف شیرازی در سیرت ابن خفیف می‌توان یاد کرد.<sup>۴</sup> در روزگار ما نیز کرامات منسوب به سیدعلی قاضی، شیخ حسنعلی نخودکی و انصاری همدانی در خور توجه است. به هر روی پافشاری صوفیه بر کرامات مشایخ، خود از مواردی است که مخالفان صوفیه به آن تاخته‌اند و آن را وسیله‌ای برای سوء استفاده از عوام دانسته‌اند. غیر از فرامرز در کتاب یاد شده، علی دشتی نیز در کتاب‌های پرده پندار و در دیار صوفیان، سخت به این کرامت بافی‌ها تاخته است و آنها را اموری نامعقول دانسته است.<sup>۵</sup>

از مباحث گفته شده می‌توان نتیجه گرفت که نشان دادن کرامت و خرق عادت از اولیای حق مسلم و آشکار است؛ اما در گذر زمان بوده‌اند کسانی که از این حقیقت سوء استفاده کرده و برای رسیدن به اهداف دنیایی خود چنین دعاوی گزافی را مطرح می‌کردند. گاه مریدان، مشایخ خود را به اسطوره‌هایی تبدیل می‌کردند و کراماتی شگرف را به آنان نسبت می‌دادند. شکل‌گیری ادبیات حماسی عرفانی به‌ویژه در آثاری مانند تذکرةالاولیای عطار و نفحات الانس جامی و مقامات ژنده پیل جام بر حجم این دعاوی افزود. اما اولیای راستین حق با داشتن توان در نشان دادن کرامت، این کار را نوعی خودنمایی می‌دانستند که با روح و هدف عرفان-که مبارزه با نفس است-ناسازگار است.

۱. عرفان و عارف‌نمایان، ص ۱۰۶.

۲. تذکرةالاولیاء، ص ۳۰۹.

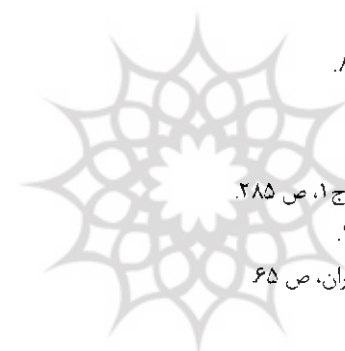
۳. مثنوی، ۱۸۰۳/۴ به بعد.

۴. سیرت ابن حنیف، ص ۱۹۶، ۲۰۷.

۵. دشتی، پرده پندار، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۳، صص ۷۱-۱۱۵.

منابع و مأخذ

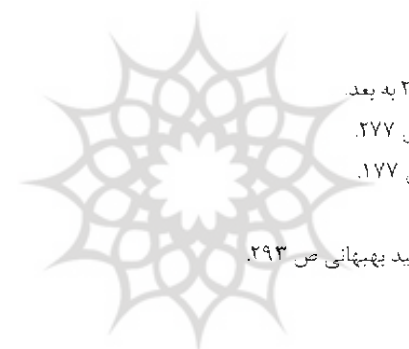
- ۱- حیرانیه، ج ۱، ص ۶۲ و نجات الانس، ص ۲۱.
- ۲- کشف المحجوب، ص ۲۸۵
- ۳- ترجمه‌ی رساله‌ی قشیریه، ص ۶۲۴
- ۴- همان جا، صص ۶۲۲-۶۵۹
- ۵- مبدأ و معاد، صص ۵۵۶-۵۵۰
- ۶- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۱۰۴
- ۷- مقدمه‌ی بی بر تصوف، ص ۱۹
- ۸- تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۲، ص ۳۷۷
- ۹- آسپای هفت سنگ، ص ۱۴۵
- ۱۰- رک به، نشان از بی‌نشان‌ها، از علی مقدادی و نیز در آسمان معرفت از حسن‌زاده آملی.
- ۱۱- تذکره‌الاولیاء، تصحیح نیکلسون، مقدمه‌ی کتاب و نیز، دنباله‌ی جستجو در تصوّف ایران، ص ۳۷
- ۱۲- پرده‌ی پندار، ص ۴۷
- ۱۳- فروغ‌ابدیت، ج ۲، ص ۸۰۳
- ۱۴- یادداشت‌ها، صص ۷۱۱-۷۱۷
- ۱۵- رازگشا، ص ۵۴
- ۱۶- کلمات مکنونه، صفحه‌ج مقدمه.
- ۱۷- ترجمه‌ی تلبیس ابلیس، ص ۲۴۱
- ۱۸- تشیع و تصوّف، ص ۳۱۱
- ۱۹- فصوص الحکم، ص ۴۷
- ۲۰- شرح فصوص الحکم خوارزمی، ص ۳۶۴
- ۲۱- شرح فصوص الحکم جندی، ص ۴۳۰ و شرح خوارزمی ص ۳۸۴
- ۲۲- ارزش میراث صوفیه، ص ۱۱۷
- ۲۳- همان جا، ص ۱۵۲
- ۲۴- شرح فصوص الحکم جندی، ص ۴۳ مقدمه.
- ۲۵- تذکره‌الاولیاء، ص ۶۵۵
- ۲۶- ارزش میراث صوفیه، ص ۱۵۲
- ۲۷- تاریخ تصوف اسلامی از آغاز تا پایان سده‌ی دوم هجری، ص ۹۶ و تلبیس ابلیس، ص ۱۳۸
- ۲۸- تلبیس ابلیس، ص ۲۷۲
- ۲۹- تاریخ تصوف اسلامی از آغاز تا پایان سده‌ی دوم هجری، ص ۹۷



دانشگاه آزاد اسلامی مشهد  
مرکز تحقیقات و مطالعات فرهنگی  
رساله جامع علوم انسانی

۳۰. تشیع و تصوف، ص ۲۶۸.
۳۱. رشحات قلم، ص ۲۵۲.
۳۲. تلبیس ابلیس، ص ۳۸.
۳۳. ارزش میراث صوفیه، ص ۱۵۲.
۳۴. عبدالرحمن جامی، ص ۲۷۳.
۳۵. تمهیدات، ص ۲۹۸.
۳۶. سلسله الذهب، ص ۷۳.
۳۷. فصوص الحکم، ص ۱۴۲.
۳۸. مثنوی مولوی، دفتر ۴، بیت ۵۹۹ به بعد.
۳۹. متفکران اسلام، ج ۴ ص ۲۹۱.
۴۰. تذکرة الاولیاء، ص ۴۷۲.
۴۱. مناقب العارفین، ج ۲، ص ۸۲۹.
۴۲. مولویه بعد از مولانا، ص ۹۶.
۴۳. همان جا، ص ۱۱۹.
۴۴. تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ج ۱، ص ۲۸۵.
۴۵. ارزش میراث صوفیه، ص ۱۵۲.
۴۶. دنباله‌ی جستجو در تصوف ایران، ص ۶۵.
۴۷. تشیع و تصوف، ص ۳۳۸.
۴۸. متفکران اسلام، ج ۴، ص ۲۱۸.
۴۹. سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۳۰۵.
۵۰. دنباله‌ی جستجو در تصوف ایران، ص ۳۳۷.
۵۱. اسرار التوحید، ج ۱، ص ۵۸.
۵۲. رک به: اسرار التوحید، ج ۱، ص ۷۵ و مقدمه مصحح، صفحه نود و هشت.
۵۳. تذکرة الاولیاء، ص ۳۱۰.
۵۴. کلیات سعدی، بخش بوستان، ص ۳۰۳.
۵۵. مهر تابان، ص ۳۵۷.
۵۶. همان جا، ص ۲۶۲.
۵۷. تشیع و تصوف، ص ۲۳۳.
۵۸. متفکران اسلام، ج ۴، ص ۲۱۸.
۵۹. سیرت ابن خفیف، ص ۷۳.
۶۰. همان جا، ص ۱۰۰.
۶۱. تصوف اسلامی و رابطه‌ی انسان و خدا، ص ۳۴.

۶۲. ترجمه‌ی تلبیس ابلیس، ص ۲۴۲.
۶۳. دنبالدی جسنگو در تصوف ایران، ص ۲۲.
۶۴. شرح فصوص الحکم خواجه پارسا، ص ۷۹ و شرح فصوص الحکم خوارزمی، ص ۱۲۳.
۶۵. شرح مقدمه قیصری، ص ۶۱۲.
۶۶. خیراتیته، ج ۱، ص ۲۳.
۶۷. شرح فصوص الحکم خواجه پارسا، ص ۸۳.
۶۸. تشیع و تصوف، ص ۱۹۶.
۶۹. همان جا، ص ۳۱۸.
۷۰. چهارده رساله فارسی ابن ترکیه، صص ۱۷۶-۱۷۷.
۷۱. مفتاح النجات، ص ۱۴۱.
۷۲. مقامات زنده پیل جام.
۷۳. همان جا، صص ۱۷۳-۱۷۵.
۷۴. دیباجه‌یی بر رهبری، ص ۲۸۸ به بعد.
۷۵. رشحات عین الحیات، ج ۱، ص ۲۷۷.
۷۶. هماهنگی تشیع و تصوف، ص ۱۷۷.
۷۷. تذکره‌الاولیاء، ص ۷۹.
۷۸. خیراتیته، ج ۱، ص ۶۹ و حیدر بهبهانی ص ۲۹۳.
۷۹. خیراتیته، ج ۱، ص ۳۱.
۸۰. تلبیس ابلیس، ص ۶۹.
۸۱. تشیع و تصوف، ص ۸۱.
۸۲. الفردوس الاعلی، ص ۱۸۷.
۸۳. کشف المحجوب، صص ۲۸۲-۲۸۵.
۸۴. ترجمه رسالده قشیریه، ص ۶۲۲.
۸۵. شرح مقدمه قیصری، ص ۶۰۶.
۸۶. تفسیرالقرآن، ج ۲، ص ۱۵۷.
۸۷. همان جا.
۸۸. تذکره‌الاولیاء، ص ۱۵۷.
۸۹. عرفان و عارف نمایان، ص ۱۰۶.
۹۰. تذکره‌الاولیاء، ص ۳۰۹.
۹۱. یادداشت‌های صدرالدین عینی، ص ۷۱۶.
۹۲. مشنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۰۳ به بعد.
۹۳. سیرت ابن خفیف، صص ۱۹۶، ۲۰۷.
۹۴. پرده‌ی پندار، صص ۷۱-۱۱۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع و مآخذ

- ۱- آشتیانی، سید جلال‌الدین، شرح مقدمه قیصری، انتشارات باستان، مشهد ۱۳۴۴
- ۲- ابن ترکه، صائن‌الدین، چهارده رساله فارسی، به تصحیح دکتر موسوی بهبهانی و ابراهیم دیباجی
- ۳- ابن جوزی، ابوالفرج، تلمیس ابلیس، ترجمه ذکاوتی قراگزلو، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۸
- ۴- ابن عربی، محی‌الدین، فصوص الحکم، با تعلیقات ابوالعلاء عقیفی
- ۵- افلاکی، شمس‌الدین، مناقب العارفین، تصحیح تحسین یازبجی، انتشارات دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲
- ۶- باستانی یاریزی، محمد ابراهیم؛ سیاست و اقتصاد عصر صفوی، انتشارات صفی‌علی‌شاه، تهران ۱۳۶۷
- ۷- \_\_\_\_\_، آسیای هفت‌سنگ، انتشارات دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۷
- ۸- بدوی، عبدالرحمن، تاریخ تصوف اسلامی در دو قرن اول هجری، ترجمه دکتر محمود افتخارزاده، دفتر نشر معارف اسلامی، قم ۱۳۷۵
- ۹- جام، شیخ احمد، مفتاح النجات، تصحیح دکترعلی فاضل، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۶۷
- ۱۰- جامی، عبدالرحمن، مثنوی هفت‌اورنگ به تصحیح مرتضی مدرس‌سی‌گیلاتی، انتشارات سعدی، تهران ۱۳۶۶
- ۱۱- خواجه یارسا، شرح فصوص الحکم، تصحیح دکتر جلیل مسکرنزاد، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۶
- ۱۲- دشتی، علی، پرده پندار، انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۵۴
- ۱۳- دیلمی، ابوالحسن، سیرت ابن حنیف، تصحیح آن ماری شیمل، انتشارات بابک، تهران ۱۳۶۳
- ۱۴- زرین‌کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹
- ۱۵- \_\_\_\_\_، ارزش میراث صوفیه، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۳
- ۱۶- سبحانی، جعفر؛ فروغ ابدیت، دکتر تبلیغاتی اسلامی، قم، بی تا
- ۱۷- شریف، میان محمد، تاریخ فلسفه در اسلام، مرکز نشر دانشگاهی، ج ۲ تهران ۱۳۶۲
- ۱۸- شبلی، مصطفی کامل؛ تشیع و تصوف، ترجمه ذکاوتی قراگزلو، انتشارات امیرکبیر، تهران
- ۱۹- \_\_\_\_\_، هماهنگی تشیع و تصوف، ترجمه دکتر علی اکبر شهبانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲
- ۲۰- شیرازی، صدرالمطلبین؛ مبداء و معاد، تصحیح عبدالله نورانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران
- ۲۱- \_\_\_\_\_، عرفان و عارف نمایان، ترجمه محسن بیدارفر، انتشارات الزهراء، تهران ۱۳۶۶
- ۲۲- صاحب الزمّانی، دکتر ناصرالدین، دیباجه‌یی بر رهبری، انتشارات عطایی، تهران ۱۳۴۸
- ۲۳- صفا، ذبیح‌الله، مقدمه‌یی بر تصوف، انتشارات سیمرغ دانه، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۵
- ۲۴- صفی، فخرالدین علی، رشحات عین‌الحیات، به کوشش علی اصغر معینیان، تهران ۱۳۵۶
- ۲۵- عینی، صدرالدین، یادداشت‌های عینی، با مقدمه سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه، تهران
- ۲۶- عطار نیشابوری، فریدالدین، تذکرةالاولیاء تصحیح دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوّار، تهران ۱۳۷۳
- ۲۷- غزنوی، سدیدالدین، مقامات زنده پیل جام، تصحیح دکتر حشمت موید، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸
- ۲۸- فرامرزی، عبدالرحمن، رشحات قلم، نشر مشعل آزادی، تهران ۱۳۵۳

- ۲۹- فیض کاشانی، ملامحسن، کلمات مکتونه، تصحیح عزیزالد عطاردی، انتشارات فراهانی، تهران ۱۳۶۰
- ۳۰- قسیری، ایوالقاسم، ترجمه رساله قشیریه، تصحیح بدیع الزمان فروزان فر، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۴
- ۳۱- کاشانی، عزالدین محمود؛ مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال الدین همایی، نشر هرا، تهران ۱۳۶۷
- ۳۲- کارادووه، بارون، متفکران اسلام، ج ۴، ترجمه احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۱
- ۳۳- کاشف الغطاء، شیخ محمد حسین؛ الفردوس الاعلی، تعلیقات سید محمد علی قاضی طباطبائی، انتشارات مکتبه الفیروزآبادی، قم ۱۳۷۲
- ۳۴- کرمانشاهی، محمد علی؛ خیراتیته، انتشارات وحید بهبهانی، بی جا، بی تا
- ۳۵- کیوان قزوینی، شیخ عباسعلی، رازگشا، بی ناشر، تهران ۱۳۷۶
- ۳۶- کولیناری، عبدالباقی، مولویه بعد از مولانا، ترجمه دکتر توفیق سبحانی، انتشارات کیوان، تهران ۱۳۶۶
- ۳۷- مایل هروی، نجیب، عبدالرحمن جامی، انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۷۷
- ۳۸- مقدادی، علی، نشان از بی نشان ها، انتشارات زوآر، تهران ۱۳۷۱
- ۳۹- محمدین منور، اسرارالتوحید، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه تهران ۱۳۷۱ د؛ مجلد
- ۴۰- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، انتشارات طهوری، تهران ۱۳۵۸
- ۴۱- همدانی، عین القضاة، تمهیدات، انتشارات منوچهری، تهران ۱۳۷۴
- ۴۲- هندی، سیداحمد خان، تفسیرالقرآن، ترجمه فخرداعی گیلانی، چاپخانه آفتاب، تهران ۱۳۳۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی